



بایسته‌های صورتبندی نقد پدیدارشناختی

یعقوب خزائی^۱

استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، ایران

نقد مشتمل بر فعالیت‌های متعدد و متنوعی است که هر یک در جای خود مهم و ارزشمند است. در نقد کنش‌هایی از قبیل توصیف، تبیین، تفسیر، تأویل، ارزیابی، قضاوت، تجزیه و تحلیل و حتی در صور آرمانی‌اش نظریه‌پردازی می‌تواند انجام شود. امروزه اغلب نقدها در همان بدو امر به ارزیابی و داوری می‌پردازند. در حالی که نقد پدیدارشناسی بر تقدم توصیف بر هر گونه کنش دیگر نقد استوار است. در پژوهش حاضر ما به دنبال طرح یک نقد پدیدارشناسانه نقد هستیم. بنابراین، از تمام کنش‌های مرتبط با نقد تنها با توصیف سر و کار خواهیم داشت. ما در مقام منتقد در ساحت پدیدارشناسانه کلمه وظیفه آشکارسازی و روشن‌سازی متن را داریم. از این‌رو، پرسش اصلی جستار کنونی این است که نقد پدیدارشناختی مشتمل بر چه فعالیت و کنش‌هایی می‌شود و ما با اتخاذ چنین روشی حق ورود و عدم ورود به چه حوزه‌هایی در نقد را خواهیم داشت؟ بحث در این ساحت دشوار است و به تبع آن فرضیه و به دنبال آن چارچوب نظری نخواهیم داشت و تمام اینها خود در روش پدیدارشناسی مانع توصیف به شمار می‌آیند.

واژه‌های کلیدی: نقد، پدیدارشناسی، نقد پدیدارشناختی، توصیف، روش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ khazaei@hum.ikiu.ac.ir

مقدمه

شاید نقد در معنای عام کلمه، تاریخی به درازای دانش تاریخ داشته باشد و مورخانی چون هروودوت و توسیدید در یونان باستان، جاحظ، مسعودی و به‌ویژه ابن خلدون در جهان اسلام و فی‌المثل افضل الملک^۱ در دورهٔ فاجار در نوشته‌های خود نکاتی از مباحث نقد متن را به تلویح یا احياناً به تصریح بازگو کرده‌باشند. ولی پیدایش نقد به منزلهٔ یک روش نوین به قرن هیجدهم میلادی و عصر روشنگری برمی‌گردد و امروزه در حوزه‌های مختلف جایی بس مهم برای خود دست و پا کرده است. در خلال بیش از سه قرن حوزه، معنا و گستره نقد همواره در حال بسط بوده است به‌طوری‌که امروزه نقد^۲ خود فعالیتی فعالیت‌تخصصی و بسیار پیچیده است و شامل فعالیت‌های بسیار متنوع و موسعی می‌شود. در نقد کنش‌هایی از قبیل توصیف^۳، تفسیر^۴، تاویل^۵، تبیین^۶، ارزیابی^۷، قضاوت^۸، تجزیه و تحلیل^۹ و حتی در صور آرمانی‌اش نظریه‌پردازی^{۱۰} می‌تواند صورت گیرد. به سخن دیگر نقد علاوه بر کنش‌های متعارفی چون داوری و تبیین در شکل آرمانی‌اش، می‌تواند محمل شکل‌گیری نظریه‌های نوین هم باشد. اما آنچه امروزه جایز در نقد خالی است و در حوزه نقد کم‌تر کسی بدان التفات دارد، ضرورت تکوین یک پدیدارشناسانه است. به نظر می‌رسد نقد پدیدارشناختی در هر نقدی ضروری الوجود است ما در مقام منتقد در ساحت پدیدارشناسانه کلمه وظیفه آشکارسازی و روشن سازی متن را داریم. راقم این سطور این نوع نقد را بنا با ماهیت آن «نقد روشنگر» نام نهاده است؛ شاید همین نقد روشنگر راهی برای عزیمت از اصول موضوعه و بدیهی انگاشته شده در ذهن ما به سوی مسائل علمی باشد. هم اکنون اغلب نقدها از همان ابتدا ضمن بی‌اعتنایی به نقد پدیدارشناختی به ارزیابی، داوری و رد و نفی^{۱۱} می‌پردازند. شاید اهمیت مسئله در علمی چون تاریخ، ادبیات و نظایر آن که ما با متونی از روزگاران گذشته و چه بسا گذشته‌های بسیار دور سر و کار داریم، بسیار بیش از متون رشته‌های چون جامعه‌شناسی و علوم

۱. فی‌المثل افضل الملک در بخشی از افضل‌التواریخ با اقتباس از نوشته‌ی یک عالم آمریکایی انتقاداتی نسبت به آن متن دارد و می‌نویسد: «این صفحات ژغرافی بعضی ترکها دارد و بعضی جاها را عمداً به اشتباه کاری سهو کرده‌است، مثلاً یک مکانی را که امارت داشته، امپراطوری قلمداد کرده‌است و یک جایی را که رتبه‌ی عالی داشته به خفت اسم برده است. هر یک از انگلیسی‌ها که ژغرافی بنگارند. هزار ملاحظه‌ی پلتیکی در کار دارند که گاهی در کم و زیاد مطلب غرض می‌ورزند ...». نویسنده در انتقاد از این جغرافی‌دان آمریکایی چندین کشور و جزایر بزرگ در اروپا، آمریکا و آسیا را نام برده که نویسنده آمریکایی ذکری از آنها به میان نیاورده‌است و در کنار ذکر فواید کتاب‌هایشان، آنها را فارغ از اشتباهات سهوی و عمدی نمی‌داند (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۲۲۶).

2. critique
3. Description.
4. Exegesis.
5. Interpretation .
6. Explanation.
7. Evaluation.
8. Judgement.
9. Analysis.
10. Theorizing.
11. Negation

سیاسی باشد. نخست اینکه بر اساس نظر دیلتای^۱ علمی چون تاریخ برخلاف جامعه‌شناسی و اقتصاد در وهله اول توصیفی‌اند (دیلتای، ۱۳۸۹: ۲۵). دیگر اینکه در متون تاریخی مانند نامه تنسر، تاریخ بیهقی، نفثه المصدور، تاریخ و صاف، دره نادره و ... در یک افق تاریخی به رشته تحریر درآمده‌اند که با افق تاریخی ما و زیست جهانی که ما در آن زیست می‌کنیم، متفاوت است و در نتیجه قضیه توصیف با چالش‌های زیادی همراه است. علاوه بر این اغلب متون تاریخی به سبکی مصنوع و متکلف و در برخی موارد فنی نوشته شده‌اند که اینها باعث می‌شود مقصود متن به فراموشی سپرده شود. به قول مولانا جلال‌الدین بلخی در فیه ما فیه: «سخن را چون بسیار آرایش می‌کنند، مقصود فراموش می‌شود».

همین‌طور از نظر ریکور «برای هر علم مبانی و بنیادها [که پدیدارشناسی هم در همین زمره قرار می‌گیرد] مفاهیم مبهم، غامض و معضل یا خارق اجماع نمی‌تواند وجود داشته‌باشد» (ریکور، ۱۳۸۶: ۲۶).

در حقیقت توصیف با وجود نثر مصنوع نویسندگان سده‌های میانه به مسئله‌ای غامض‌تر و بحث‌بر-انگیزتر مبدل شده است.

نکته جالب توجه دیگر این‌که نقد در ابتدا قسمتی از منطق بوده‌است که از قضاوت بحث می‌کرده- است. از حیث اتیمولوژی واژه Critique از واژه Judiciaire به معنای قضایی اخذ شده‌است (لالاند، ۱۳۷۷: ۱۶۳ و ۱۶۲). واژه Critique از زبان فرانسه وارد انگلیسی شده‌است. واژه انگلیسی Judge به معنای داوری کردن از زبان فرانسه کهن واژه Juge و لاتین Judex اخذ شده‌است. بنابراین دو اصطلاح ناقد و قاضی از یک ریشه هستند و کار ویژه هر دوی آنها قضاوت است در این معنا نقد همواره متضمن داوری و قضاوت و تعیین خوب و بد امور یا به قول یکی از فیلسوفان فرانسوی «بازی درست و نادرست» خواهد بود ولی در این مقاله ما قصد داریم این قضیه را به چالش بکشیم، بدین معنا که چه راهی را طی کنیم که نقد مشتمل بر کنشی ماقبل تأویل و داوری باشد.

پدیدارشناسی و توصیف پدیدارشناسانه

پدیدار اگر چه ریشه در یونان باستان دارد، ولی در قرن ۱۸ بود که به مبحثی اساسی در فلسفه مبدل شد. فی‌المثل کانت^۲ بین نومن و فنومن فرق قائل شد. به باور او نومن همان ذات و گوهر اشیاء است و فنومن همان ظواهری است که بر ما آشکار می‌شود. بر بنیاد نظر او وصول به نومن‌ها امری ممتنع است و تنها ما می‌توانیم به فنومن‌ها دستیابی داشته باشیم. در حالی که فردی چون هیوم^۳ اساساً به نومن‌ها باور نداشت و معتقد بود چیزی ورای فنومن‌ها وجود ندارد. ولی پدیدارشناسی به معنایی که امروز مورد نظر است با هوسرل ظهور کرده‌است. در پدیدارشناسی این امکان در نظر گرفته می‌شود که محقق کار خود را از جایی شروع کند که هیچ یک از آگاهی‌های سابق او در کار دخیل نباشد و هیچ

1. Wilhelm Dilthey.
2. Jeu du vrai et du faux.
3. Immanuel Kant.
4. David Hume.

فرضیه‌ای برای شروع نداشته‌باشیم و در نتیجه به سوی خود پدیدار برویم. به همین خاطر است که گفته می‌شود پدیدارشناسی به طور مضاعف منفصل و بی‌طرف است (دریغوس و رابینو، ۱۳۹۲: ۱۲۹).

در نظر هوسرل آنچه به آگاهی انسان در نمی‌آید، تعلیق می‌شود اسب از آن جهت اسب است که در آگاهی من اسب می‌شود. بنابراین پدیدارشناسی به شی‌ای می‌پردازد که در آگاهی‌مان حاضر باشد و نه شی خارج از آگاهی و جهان خارج عینیت یافته همچون نظرگاه پوزیتیویست‌ها. شی خارج از ذهن و فنومن در تعلیق هستند و هوسرل^۱ با شی‌ای سر و کار دارد که در آگاهی باشد. اصل آگاهی عبارت است از نسبت میان ادراک و متعلق ادراک و رابطه مدرک و مدرک زمانی برقرار می‌شود که مدرک حیث-التفاتی داشته باشد (هوسرل، ۱۳۸۸: ۱۷۰). هوسرل برای بیان این ساخت و نظام دو مفهوم نوئز^۲ (از فعل یونانی اندیشیدن) و نوئم^۳ (اندیشیده) را به کار می‌برد. نوئز فکری است که ناظر به شی است و نوئم همان مورد نظر و معنی است. اولی مربوط به من و فاعل و دومی مربوط به یک قصد و التفات است. هیچ یک از این دو بدون دیگری به تعقل در نمی‌آید و هر یک متقابلاً مقتضای دیگری است. از این رو در پدیدارشناسی رابطه دو سویه سوژه و ابژه آگاهی را می‌سازد و به این ترتیب چیزی به عنوان کنش آگاهی بدون ابژه یا ابژه بدون سوژه که آن را درک کند، وجود ندارد.

بنابراین عین پدیدارشناسانه کاملاً با عین پوزیتیویستی متفاوت است، چرا که عین پوزیتیویستی ناظر به پدیدارها و اشیاء در جهان خارج است که با مشاهده و معاینه بررسی می‌شوند، ولی عین پدیدارشناختی به پدیدارها در آگاهی معطوف است. تنها از طریق اپوخه و تعلیق است که ما قادر می‌شویم به واقعیت نزدیک شویم (زهاوی، ۱۳۹۲: ۱۱۹). پدیدارشناسی به همه پدیده‌های مورد ادراک اعم از عینی و انضمامی و ذهنی و سوپزکتیو می‌پردازد (بی، ۱۳۸۱: ۵۸۱).

در حقیقت پدیدارشناسی روش و نگرشی^۴ غیرتجربی است که امور واقع مشاهده‌پذیر را به طور تجربی توصیف نمی‌کند. انکار تجربی بودن گزاره‌های پدیدارشناختی به معنای آن است که صدق یا بطلان آنها به مشاهده حسی منوط نیست (اشمیت، ۱۳۹۳: ص ۱۱۸ - ۱۱۷). برای این که به توصیف حقیقی نائل شویم، پدیدارشناس باید در برابر وسوسه مفروضات مقاومت کند. از این رو پدیدارشناسی توصیف سوبیه‌های آگاهی بشری است آن گونه که جهان بیرونی را به شیوه‌های معنادار ثبت می‌کنند. پدیدارشناس نظریه‌ها را قالب قرار نمی‌دهد^۵ او فقط می‌آزماید و آن‌گاه پدیدار را چنان که خود را به نظر خالی از پیش‌داوری‌اش عرضه می‌کند، توصیف می‌کند (همان، ۱۲۳). هوسرل^۶ وظیفه پدیدارشناسی را افشاء و بازبینی تمامی ادعاها و فرض‌های بنیادینی تلقی می‌کند که علوم اثباتی مسلم فرض کرده‌اند.

2. Edmund Husserl(1859-1938)

2. Noesis.

3. Noema.

۵. اشمیت پدیدارشناسی را در مقام یک «علم» وصف کرده‌است ولی راقم این سطور به جای علم از اصطلاح روش و نگرش

استفاده کرده‌است، چرا که به نظر ما پدیدارشناسی نمی‌تواند یک علم با تمام ابعاد و وجوه آن باشد.

۱. کسانی چون پوپر در توصیف ساده‌ترین واقعیت‌ها هم به نقش نظریه‌قائلند.

6. Edmund Husserl(1859-1938).

به گفته وی ما نباید اجازه دهیم نظریات پیش انگاشته تجربه ما را شکل دهند، بلکه باید بگذاریم تجربه تعیین‌کننده نظریه‌های ما باشد. (زهاوی، ۱۳۹۲: ۱۱۸ و ۱۱۶).

گزاره‌های پدیدارشناختی دارای سه مشخصه بنیادین هستند:

۱. گزاره‌های پدیدارشناختی غیرتجربی‌اند.

۲. گزاره‌های پدیدارشناختی توصیفی است.

۳. گزاره‌های پدیدارشناختی در توصیف پدیدارهاست (اشمیت، ۱۳۹۳: ۱۲۵).

از این رو هدف عمده نقد پدیدارشناختی چیستی یک پدیدار و امکان ظهور و تجلی آن نزد ما آدمیان است؛ اینکه «خود پدیدار چیست» مسئله‌ای بس مهم و سرنوشت ساز است و ما در مقام منتقد همواره باید به چنین خواست و هدفی عنایت داشته باشیم. کنش عمده ما در پدیدارشناسی توصیف است و به تبع آن کنش بنیادین در نقد پدیدارشناختی، وصف و توصیف یک متن، وضعیت یا رخداد به طور دقیق است و حق ورود به حوزه‌های دیگر نقد از قبیل تاویل، تبیین، ارزش دآوری و نظایر آن را نداریم.

هر منتقد در وهله نخست باید روشن سازد که متن چه می گوید و چیستی متن بر او آشکار شود. وقتی که این وضعیت روشن شود، آنگاه می‌تواند به دیگر وجوه و ابعاد نقد و کریتیک وارد شود. کم نیستند تحقیقاتی در علم تاریخ و علوم انسانی و اجتماعی که روش خود را توصیفی اعلام می‌کنند و طرفه آنکه اغلب آنها واجد مسئله، فرضیه، بررسی علل و احیاناً چارچوب نظری هستند. این بدان معناست که ما هنوز ماهیت و آیدوس روش توصیف را در نیافته ایم. برخی محققان چنین می‌پندارند که روش توصیف روشی سنتی و پیشامدرن است. در حالی که روش توصیفی روشی مدرن در حوزه روش است و روش نقل که روشی سنتی و پیشامدرن است، با روش توصیف که روشی مدرن است خلط می‌شود. ماریوس^۱ و پیچ^۲ در فصل سوم از اثر ارزشمند خود تحت عنوان «اشکال نوشتار تاریخی» خاطر نشان کرده‌اند که مورخان نیز چونان دیگر نویسندگان از ۴ الگوی عمومی بیان استفاده می‌کنند: الف) توصیف^۳ ب) نقل^۴ ج) تفسیر^۵ د) استدلال^۶ و بنابراین توصیف و نقل را نباید یکسان تصور کرد (Marius, 1989: 60). توصیف «استفاده از کلمات برای انتقال تصویر ذهنی یک رویداد، منظره، صحنه، هیجان، یا احساس؛ شرحی که از زاویه نگاه وصف‌کننده بیان می‌شود» (انسلم استراوس و جولیت کربین، ۱۳۹۰: ۳۷). توصیف آن‌چنان اهمیتی دارد که بنیاد تفسیرهای انتزاعی‌تر داده‌ها و پرورش نظریه است و در بالاترین سطوح علوم انتزاعی هیچ‌گونه فرضیه علمی بدون توصیف پیشین یا توصیف همزمان ممکن نیست (همان، ۴۰). توصیف پدیدارشناسانه با شهود شروع می‌شود

1. Richard Marius.
2. Melvin E. Page.
3. Description.
4. Narration.
5. Exposition.
6. Argument.

(Elliot, 2005: 27). ویژگی توصیف با مضمون موضوعی که قرار است توصیف شود، خاص و ویژه می‌شود تا جایی که توصیف ممکن است اساساً در موارد مختلف متفاوت باشد (Heidegger, 1985: 78).

از همین روست که هایدگر در آثار خود اعتنایی به تجربه در معنای متداول آن ندارد. حال این توصیف منهای داوری و نظریه پردازی باید در ساحت نقد وارد شود.

به سوی نقد پدیدارشناختی

اکنون وقت آن است تا ببینیم پدیدارشناسی که ناظر به توصیف است در حوزه نقد چگونه عملکرد و پراکسیسی^۱ ایجاد می‌کند. چنانکه گفته شد نقد خود مشتمل بر فعالیت‌های بی‌شماری از جمله وصف کردن، دسته‌بندی، بررسی زمینه‌ها، تبیین، تفسیر و تحلیل است (کارول، ۱۳۹۳: ۲۱ و ۲۰). همین‌طور میکل دو فرن هم در زیباشناسی و فلسفه از کارکرد سه‌گانه ناقد یاد کرده‌است: روشن کردن، توضیح دادن و داوری کردن (ریکور، ۱۳۸۶: ۲۸). این در حالی است که ما در نقد پدیدارشناسانه تنها با «روشن کردن» و احیاناً «توضیح دادن» سر و کار خواهیم داشت.

حال باید خاطر نشان کرد که در نقد پدیدارشناختی در هر نوع آن فرضیه و داوری محلی از اعراب ندارد. هایدگر ما را این خطاها بر حذر می‌دارد. در نظر هایدگر در پدیدارشناسی و توصیف پدیدارشناسانه صرفاً خود فهمی بی‌واسطه از موضوع و نه فرضیات و آزمایشات با واسطه موضوعیت دارند (Heidegger, 1985: 78). اما برخی چون حافظ نیا بر خطا رفته‌اند و ابراز داشته‌اند که در تحقیق توصیفی موردی به فرضیه نیاز است (حافظ نیا، ۱۳۸۷: ۶۳). به عنوان مثال چنانچه ما بخواهیم اسب خاص و ویژه‌ای را توصیف کنیم، می‌گوییم اسب حیوانی دارای چهارپا، با فلان قد، پوستش فلان رنگ است و ... بنابراین نمی‌توان فرضی برای توصیف اسب متصور دانست و گفت به نظر می‌رسد اسب سفید است یا سیاه.

به گمان ما توصیف در معنای روشن‌سازی و آشکارسازی آنچه متن در حال گفتن آن است و چیستی متن بر دیگر مسائل و حوزه‌های نقد تقدم دارد. بنابراین تا هر نقد اصولی و راستینی با توصیف شروع نشود، اساساً قضاوت‌ها و ارزیابی‌ها هم معلوم نخواهد شد که از چه آبشخوری سرچشمه می‌گیرد و چرا خواننده و شنونده باید آن داوری‌ها را بپذیرند.

نفی و رد و انکار به عنوان شالوده هر نقدی می‌تواند امری مهم باشد و به منظور مبارزه با هر نوع توتالیتاریسمی بدان نیاز داریم ولی در نقد پدیدارشناختی بدان نیازی نیست. در یک نقد پدیدارشناسانه منتقد^۲ به روشن‌سازی می‌پردازد که متن چه می‌گوید.

1 Praxis.

۵. نمونه‌هایی هم که حافظ نیا از تحقیق توصیفی موردی ذکر کرده‌است از منظر توصیف و روش توصیفی درست نیست چون: تحقیق درباره علت بالا آمدن آب دریا، تحقیق در مورد علت کاهش تولید در یک کارخانه ماشین‌سازی (حافظ نیا، ۱۳۸۷: ۶۴). در توصیف اجازه ورود به مبحث «علل» را نداریم.

3. Critic.

نقد پدیدارشناختی برخلاف شیوه های سنتی تر نقد به مرزهای که یک متن را از متن دیگر متمایز می کند، بی اعتناست.

این نقد به ذهنیت مورخ آن سان که در یک اثر تاریخی متبلور می شود، عنایت دارد. به سخن دیگر این نقد ناظر به رابطه سوژگی ابژگی و حیث التفاتی مندرج در این رابطه است. ضمن این که در چنین پژوهش هایی محقق دخالتی در موقعیت، وضعیت و نقش متغیرها ندارد و آنها را دستکاری نمی کند. پدیدارشناس نمی تواند به قضاوت ها و داوری ها ورود پیدا کند. به قول ژان لوک نانسی^۱ فیلسوف فرانسوی «آزادی برای انسان های خوب و بد آزادی است» (Watkin, 2009: p: 153).

فرایند تولید متن به وسیله مؤلف نزد کسانی چون بارت^۲ فاقد اهمیت است و نزد کسانی چون او حوزه مورد توجه منتقد صرفاً عمل انتقادی یا تولید معنا از رهگذر خواندن متن است و در این فرایند متن ماده خامی است که باید به وسیله منتقد تغییر داده شود (بلزی، ۱۳۹۳: ۲۱۲). این رویکرد بدان معناست که مؤلف همه اقتدار خود را بر متن از دست می دهد. در حالی که در تفکر مدرن مؤلفان متون را تولید می کردند، همان طوری که کالاها در کارخانه تولید می شد (همان، ۱۹۷). اساساً از نظر ریشه-شناختی در زبان لاتین بین مؤلف و اقتدار ارتباط وجود دارد. واژه اقتدار (autorité) از واژه لاتینی actoritas گرفته شده که خود آن مشتق از واژه auctor به معنای auteur یا مؤلف است، بنابراین «در فکرت اقتدار نوعی فکرت تولید مستتر است». (سنت، ۱۳۹۱: ۲۵).

ولی در نقد پدیدارشناسانه رویکرد امثال اکو^۳ و بارت که نقد را متوجه خواننده می کنند، محلی از اعراب نخواهد داشت. ما در نقد پدیدارشناختی به دنبال ایجاد معنایی نوین و تغییر نخواهیم بود. ما با نظرگاهی پرمتهای علیه متن شورش نمی کنیم. این اقتدار خوانندگان متن نیست که تعیین کند که متن چه می گوید. بنابراین در اینجا ما با دو رکن اصلی مواجه هستیم. مؤلف و آگاهی او و متن و ساختار آن که باید دید پدیدار درست توصیف شده است؟!

احتراز از ایدئولوژی زدگی، پیش داوری^۴، حس قومیت پرستی، ملیت پرستی و فرقه گرایی و ... اصل اساسی ورود به چنین نقد است و پر واضح است اگر نگوییم تمام عالمان علم الاجتماع در چنین دامی

1. Jean-Luc Nancy.

2. "La liberté est liberté pour le bien et pour le mal".

3. Roland Barthes.

4. Umberto Eco.

۱. گادامر در حقیقت و روش بین مقوله فهم و ادراک از یک سو و تعصب و پیشداوری و نظایر آن از سوی دیگر ارتباط قائل است. پیشداوری که در پدیدارشناسی به طور خاص و در علم به طور عام به منزله امری مذموم و غیر علمی همواره علیه آن سخن گفته می شود، از نظر گادامر می تواند مثبت باشد. گادامر در این رابطه می نویسد: «اگر می خواهیم حق کرانمندی^۵ و نحوه هستی تاریخی انسان را به جا آوریم، اساساً ضروری است تا از مفهوم پیشداوری اعاده حیثیت شود و به این حقیقت اذعان کرد که پیشداوری های موجه وجود دارند» (Gadamer, 1975: p278) پیشداوری هایی که از بوته آزمایش سالم بیرون آمده اند و این قابلیت را دارند تا با شرایط جدید وفق داده شوند، مرجعیت هنجاری کسب می کنند. بنابراین از نظر گادامر پیشداوری ها الزاماً منفی و مخرب نیستند و این فرض اشتباه ریشه در روشنگری دارد (نوذری، ۱۳۷۷: ۱۹۱ و ۱۹۰).

گرفتارند می‌توانیم به جرأت بگوییم، اغلب نوشتارهای انسانی - اجتماعی فاقد رهیافت پدیدارشناسانه هستند و آنها ضمن نادیده گرفتن قواعد و اصول پدیدارشناسی به دنبال علایق، پیش‌فرض‌ها و فرضیات ذهنی خود رفته‌اند. اگر چنانچه عناوین و محتوای بسیاری از کتب را ملاحظه کنیم آن‌گاه خواهیم دید در چه وضعیتی به سر می‌بریم. فی‌المثل استبداد شرقی نوشته کارل ویتفولگ فاقد چنین دیدگاهی است و به شرق از منظر خود و عقاید و جهان‌بینی غرب نظر انداخته و آن را نقد کرده‌اند. در تاریخ اسلام هنوز نقد پدیدارشناسانه شکل نگرفته‌است. ما هنوز فاقد تحقیقات منسجمی از زندگی پیامبر، ائمه و صحابه در معنای پدیدارشناسانه کلمه هستیم.

ویژگی تفکر پدیدارشناختی رهایی از تفکر کانتی است. در روش و نگرش پدیدارشناختی نمی‌خواهیم مقولات از پیش ساخته شده مبنای شناخت پدیدارها قرار بگیرد. بنابراین، مقولات کلی از قبیل انسان، جوهر، عرض، ماده و نظایر آن مانع معرفت تلقی می‌شوند. در پدیدارشناسی ویژگی‌های شخصی و فردی برجسته می‌شوند و از اشتراکات صرف‌نظر می‌شود (سروش، ۱۳۷۹: ۲۴۶) و از قضا این روش با ماهیت تاریخ و علم تاریخ تناسب و همخوانی قابل ملاحظه‌ای دارد.

اگر ما از «پیکار طبقاتی» در جوامع گذشته سخن می‌گوییم این قبیل مفاهیم همچون «طبقه» برای گذشتگان اساساً موضوعیت نداشته‌است بنابراین ما نتوانسته‌ایم به طور پدیدارشناختی با آن جامعه سخن گوییم و به آنها نزدیک شویم.

توصیف کاری است بس دشوار و شاید کم‌تر کسی با توصیف به معنای پدیدارشناسانه کلمه توجه داشته باشد. فی‌المثل پاکتچی در اثر ارزشمند خود به نام نقد متن در مورد یک رخداد تاریخی واحد دو توصیف به کار برده‌است؛ حرکت مرداس و برادرش علیه زیاد در یک جا تحت عنوان «قیام» و در جایی دیگر تحت عنوان «شورش» یاد شده‌است (پاکتچی، ۱۳۹۱: ۵۳ و ۵۲). اگر چنانچه ما از پدیدارشناسی نقد گذر کنیم و در مراحل بعد به دنبال تغییر و تکوین معنایی نوین باشیم، آن‌گاه خواهیم دید که استعمال واژگان شورش و قیام در توصیف یک رخداد واحد وافی به مقصود نخواهد بود. در اینجا استعمال مفهوم قیام یا شورش بسته به اینکه ما چه دیدگاه و داوری درباره‌ی آن واقعه داشته باشیم، و با کدام طرف یعنی حکومت و یا مخالفان همدلی می‌کنیم، تفاوت می‌کند. به سخن دیگر ما با استعمال واژه «شورش» اقدام مرداس را غیرقانونی تلقی کرده و حق را به جانب حکومت می‌دهیم ولی استفاده از واژه «قیام» بدان معناست که در تقابل دو طرف، اقدام مرداس را قانونی ارزیابی کرده و با آنها همدلی می‌کنیم. شاید بتوانیم بگوییم که مفاهیمی چون شورش و قیام از جنس همان مقولات کانتی‌اند که خود مانع توصیف می‌شوند.

پرسش‌های پدیدارشناختی در نقد پدیدارشناسانه می‌توانند نقد مبتنی بر توصیف را به فرجام درست و راستین خود برسانند. این پرسش‌ها تنها می‌توانند با ادات استفهامی «چه» و «چگونه» مطرح شوند؛ ادات استفهامی که کمک کنند تا پدیدار بر ما آشکار شود. به طور خلاصه مهم‌ترین پرسش

پدیدارشناختی پرسش «این چیست؟»^۱ است. بنابراین در اینجا ما نمی‌توانیم از ادات استفهامی چون «چرا» استفاده کنیم چرا که در این صورت از نقد پدیدارشناسانه برون خواهیم شد. نکته دیگر این‌که در حوزه نقد مسئله سانسور همواره خودنمایی می‌کند و قاطبه کسانی که در خصوص سانسور تحقیق و تتبع کرده‌اند، آن را امری دولتی پنداشته‌اند. در حالی‌که زمانی که با پدیدارشناسی به امر سانسور نظر بیفکنیم خواهیم دید که پیش از سانسور دولتی ما با سانسوری دیگر مواجه هستیم و این مسئله خود را با پدیدارشناسی و نقد پدیدارشناختی بر ما آشکار می‌کند. نباید ساده‌انگارانه تصور کنیم که سانسور امری صرفاً دولتی به شمار می‌آید، بلکه تمام نویسندگان یک نوع خود سانسوری^۲ دارند و آنچه هایدگر فیلسوف شهیر آلمانی تحت عنوان خط زدن و پاک کردن واژه‌ها ذکر کرده‌است، همانا به یک معنا خودسانسوری است که به محض به دست گرفتن قلم عارض بر نویسنده می‌شود.^۳ از این‌رو به نظر منتقد حاضر سانسور دولتی امری پسینی به شمار می‌آید و در واقع سانسور با خود نویسنده به مثابه امری پیشینی شروع می‌شود و از منظر پدیدارشناسی که به دنبال سرآغاز هاست سرآغاز سانسورها را باید در خود نویسنده جستجو کرد.

نتیجه

پدیدارشناسی از روش‌های نوین علمی است که از طریق اپوخه و حیث التفاتی به توصیف پدیدارها می‌پردازد. همین‌طور نقد پدیدارشناختی یکی از روش‌های نقد نوین در قرن بیستم است که نقد را معطوف به رابطه دوسویه سوژه و ابژه می‌کند. نقد پدیدارشناختی ناظر به توصیف است و اینکه توصیف پدیدارها چگونه امکان تحقق دارد. از این جهت در این نقد بررسی کیفیت علل، تحلیل‌ها، تبیین‌ها و نظریه‌پردازی موضوعیت ندارد. هر چند خود ما بر این باور نیستیم که پدیدارشناسی و توصیف پدیدارشناسانه به طور عام و نقد پدیدارشناختی به طور خاص به طور تام و تمام امکان تحقق دارد. به نظر ما این توصیف کوششی است که هیچ‌گاه به پایان خود نمی‌رسد. گاه در حوزه توصیف خودآگاه یا ناخودآگاه از آن عبور می‌کنیم و در ساحت تحلیل و تعلیل وارد می‌شویم، ولی همین تلاش برخی وجوه و ابعاد نادیده انگاشته شده نقدها را روشن خواهد کرد. بنابراین، نقد پدیدارشناختی به ما این تمهید را فرا پیش می‌نهد که در مواجهه با نقد یک متن ابتدا بکوشیم چیستی پدیدار را به درستی دریابیم و به توصیف منهای تأویل دست یابیم؛ نقد پدیدارشناختی که بر دیالکتیک بین پیشا ادراک و پیش‌داوری استوار است. در پدیدارشناسی نقد ما حق نداریم چیزی را زشت و زیبا بنامیم و از فضیلت‌ها و ردیلت‌ها

۱. Qu'est-ce que c'est?

۲. Self censorship.

۳. اورهان پاموک نویسنده ترک تباری که در آغاز سده بیست و یکم برنده جایزه نوبل ادبیات شد در انتقاد از چنین خود سانسوری بود که با ابزار نظر واقعی‌اش در باب نسل کشی ارامنه به وسیله ترکان عثمانی از ترکیه تبعید شد. به گفته پاموک گاهی دوستانش به او می‌گفتند که «باید اینطور می‌نوشتی اگر اینقدر تند نوشته بودی حالا به چنین دردسری نمی‌افتادی». به نظر پاموک عوض کردن کلمات و بسته بندیشان به شیوه‌ای که در فرهنگ سرکوب شده برای همگان رضایت‌بخش باشد و به ویژه تخصص یافتن در چنین حوزه‌ای شبیه قاچاق کالا با ابزار قانونی است و این خود ناپسندتر از قاچاق واقعی است.

سخن به میان آوریم؛ مسئله‌ای که اغلب در علوم انسانی - اجتماعی مشاهده می‌شود. زمانی که با نقد پدیدارشناختی با متون روبرو شویم آنگاه دوکساها و پنداره‌ها بر ما آشکار خواهند شد. نقد پدیدارشناختی نقد با وانهادن دگم‌ها و بایس‌ها و جبهه‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌ها همراه و همبسته است. برخی منتقدان از لحن کلام، استعمال واژگان، و مسائلی از این دست از همان ابتدا دست خود را رو می‌کنند و خواننده و شنونده خواهد دانست که نقد به کجا خواهد کشید. احتراز از ایدئولوژی-زدگی، حس قومیت‌پرستی و ملیت‌پرستی و فرقه‌گرایی و ... اصل اساسی ورود به نقد پدیدارشناختی است. همین روش نقد است که می‌تواند ما را از واقع‌نمایی و فرا واقعیت‌رهایی بخشد.

منابع

۱. اشمیت، ریچارد (۱۳۹۳) پدیدارشناسی در: زرتشت نیچه کیست؟ و مقالات دیگر، ترجمه محمد سعید حنائی کاشانی، تهران: هرمس.
۲. افضل‌الملک، غلامحسین خان (۱۳۶۱) افضل‌التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
۳. بی، ارل (۱۳۸۱) روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ج ۲، ترجمه رضا فاضل، تهران: انتشارات سمت.
۴. بلزی، کاترین (۱۳۹۳) عمل نقد، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگه.
۵. پاکتچی، احمد (۱۳۹۱) نقد متن، تنظیم و ویرایش صالح زارعی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق
۶. حافظ‌نیا، محمد رضا (۱۳۸۷) مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، چاپ چهاردهم، تهران: چاپ چهاردهم.
۷. جمادی، سیاوش (۱۳۸۵) زمینه و زمانه پدیدارشناسی: جستاری در زندگی و اندیشه‌های هوسرل و هایدگر، تهران: ققنوس.

۸. هیوبرت دریفوس و پل رابینو (۱۳۹۲) میشل فوکو فرا سوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
۹. دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۹) تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی، ترجمه منوچهر صاعی دره بیدی، تهران: ققنوس.
۱۰. رورتی، ریچارد (۱۳۹۰) فلسفه و آینه‌ی طبیعت، ترجمه مرتضی نوری، تهران: نشر مرکز.
۱۱. زهاوی، دان (۱۳۹۲) پدیدارشناسی هوسرل، ترجمه مهدی صاحبکار و ایمان واقفی، تهران: روزبهان.
۱۲. روژه ورنو و دیگران (۱۳۷۲) نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
۱۳. انسلم استراوس و جولیت کربین (۱۳۹۰) مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمین‌های، تهران: نشر نی.
۱۴. ریکور، پل «پدیدارشناسی و هرمنوتیک»، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، در: نامه فلسفه، شماره ۵، ۱۳۷۸ - ۱۳۷۷ صص ۲۴ - ۵۶
۱۵. ریکور، پل (۱۳۸۶) زندگی در دنیای متن، ترجمه بابک احمدی، تهران: مرکز، چاپ پنجم.
۱۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹) درس‌هایی در فلسفه علم/اجتماع، تهران: نشر نی.
۱۷. کارول، نوئل (۱۳۹۳) درباره نقد، ترجمه صالح طباطبایی، تهران: نشرنی.
۱۸. سنت، ریچارد (۱۳۹۱) اقتدار، ترجمه باقر پرهام، تهران: پردیس دانش.
۱۹. لالاند، آندره (۱۳۷۷) فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه، ترجمه غلامرضا وثیق، تهران: مؤسسه انتشاراتی فردوسی ایران.
۲۰. نوذری، حسینعلی، «هابرماس و هرمنوتیک»، کتاب نقد، سال دوم، شماره ۶ و ۵، زمستان ۷۶ و بهار ۷۷ صص ۱۸۸ - ۱۹۸
۲۱. هوسرل، ادmond (۱۳۸۸). بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی، ترجمه غلام عباس جمالی، تهران: گام نو.
22. Richard Marius and Melvin E. Page, (1989) *A short guide to writing about history*, Harvard university
23. Heidegger, Martin (1985) *History of the concept of time*, translated by Theodore Kisiel, Indiana university press
24. Elliot, Brain (2005) *Phenomenology and Imagination in Husserl and Heidegger*, London and New York, Routledge
25. Gadamer, Hans- Georg (1975) *Truth and Method*, continuum, London and New York
26. Watkin, Christopher (2009) *Phenomenology or Deconstruction? The Question of Ontology in Maurice Merleau-Ponty, Paul Ricoeur and Jean-Luc Nancy*, Edinburgh University Press



Necessities for the Formation of Phenomenological Criticism

Yaghoub Khazaei¹

Assistant professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Iran

Criticism involves Various activities, that Each one is important and valuable in its place. It can be done in criticizing actions such as description, explanation, Exegesis, Interpretation, evaluation, judging, analyzing and, even in its ideal form, theorizing.. Nowadays, most criticisms at the very beginning are evaluated, judged, and neglected. While the Phenomenological Criticism is based on the precedence of describing any other act of critique. In the present study, we are looking for a Plan of Phenomenological Criticism and so we will deal with all criticism activities only by describing it. As critic, in the phenomenological field, we have the task of detecting and clarifying the text. So the main question of the current research is that Phenomenological Criticism includes what activities and actions And by adopting such a method, we will have the right to enter and do not enter into what areas of critique? In this context, we are basically dysfunctional, and consequently, there is no hypothesis and consequently a theoretical framework and all of them in the phenomenological method prevent them from describing.

Keywords: Critique, Phenomenology, Phenomenological Criticism, description, Method.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ E-mail: khazaei@hum.ikiu.ac.ir